

داستان‌سرایی در شعر شیراز

زهره ریاحی زمین

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز

مقدمه

در ادبیات کهن اصطلاحاتی نظیر داستان، افسانه، قصه، حکایت، مثل، متل و شماری دیگر، همگی به یک معنی به کار می‌رفته است. شعرا و نویسندگان فارسی‌زبان در اشعار و نوشته‌های خود بارها و بارها از این اصطلاحات استفاده کرده‌اند و بدون آنکه مرز مشخص و معینی برای هریک قائل باشند، گاه دو یا چند واژه را در یک مفهوم در کنار هم قرار داده‌اند. تفکیک محدوده و مصداق این کلمات در ادبیات قدیم ایران کاری بس دشوار، بل غیرممکن است. بدین لحاظ بیان تعریفی جامع و مانع برای هریک از این اصطلاحات به گونه‌ای که با ادبیات کهن ما منطبق شود امکان‌پذیر نیست. آشنایی نویسندگان فارسی‌زبان با ادبیات مغرب زمین، به‌ویژه ادبیات داستانی و تفاوت‌هایی که بین مفهوم قصه، داستان و افسانه در آن وجود داشت، موجب شد تا نویسندگان ما با دقت و ژرف‌نگری بیشتری به مفهوم هر کلمه توجه کنند و در پی یافتن تعاریف و مصادیق مستقلی برای هریک از این اصطلاحات برآیند. به دنبال همین تلاش‌ها بود که در ادب معاصر فارسی تقریباً هریک از این واژه‌ها در معنای خاص خود به کار می‌رود؛ به عنوان مثال، قصه بر رخدادها و



حوادث خلق‌الساعه و خارق‌العاده‌ای اطلاق می‌شود که در ساختمان روایی و عامیانه بیان گردد و شخصیتها و قهرمانان در مرتبه دوم اهمیت قرار داشته باشند. داستان دارای طرح و پی‌رنگ مشخص است و وقایع در آن به‌ترتیب توالی زمانی اتفاق می‌افتد (البته در داستان‌نویسی سستی)، حکایت داستانهای روایی بسیار کوتاه اخلاقی و اندرزگونه است که نتیجه داستان در آنها بسیار اهمیت دارد. چون خواننده را به نکته‌ای آموزشی، اعم از نکات سیاسی اخلاقی اجتماعی مذهبی و ...، رهنمون می‌شود و ...

تعاریف وجوه اشتراک و افتراق این اصطلاحات در کتابهای متعددی، که در زمینه ادبیات داستانی و عناصر داستانی به زبانهای مختلف نوشته شده است، قابل تحقیق و بررسی است. منظور ما از داستان و داستان‌سرایی در این گفتار، منظومه‌های داستانی است و به‌طور عام، همه مجموعه‌های داستانی غنایی که به زبان شعر سروده شده‌اند. اما به‌طور خاص، تنها منظومه‌هایی را دربرمی‌گیرد که اولاً موضوع آنها حکمی اخلاقی و بیشتر عشق و دلدادگی است؛ ثانیاً شکل روایی و نقلی دارد؛ ثالثاً طولانی و رمان‌گونه است و رابعاً دارای وحدت موضوع است. به عبارت دیگر، پیکره اصلی منظومه را یک داستان تشکیل می‌دهد و حوادث بر مدار همان داستان دور می‌زند. با این تعریف، اغلب حکایت‌پردازیها یا منظومه‌های کوتاه عاشقانه و منظومه‌های حماسی و اساطیری از حوزه داستان‌سرایی خارج می‌شود. با این مقدمه کوتاه نخست مروری بر تاریخچه داستان‌سرایی در مفهوم عام آن در ادب فارسی خواهیم داشت و پس از آن به معرفی منظومه‌های داستانی شیراز می‌پردازیم.

تاریخچه داستان‌سرایی در ادب فارسی

یکی از انواع ادبی که سابقه‌ای دیرین در ادبیات فارسی دارد، داستان‌سرایی است. ایرانیان پیش از اسلام با این شیوه سرودن آشنا بوده‌اند. ابن ندیم در *الفهرست*^۱ می‌نویسد که ایرانیان قدیم‌ترین اقوامی هستند که به افسانه و قصه اهمیت می‌دادند و آنها را جمع‌آوری می‌کردند. او داستانهایی را از ایران پیش از اسلام نام می‌برد که برخی به نثر نوشته شده و برخی دیگر به زبان شعر سروده



شده‌اند؛ داستانهای مانند شهر براز و پرویز، دارا و الصنم الذهب داستانهای منظوم کهن فارسی هستند.

از جمله منابعی که به شعر و به زبان پهلوی به‌جا مانده می‌توان منظومه درخت آسوریک است. این منظومه گفتگو و مناظره‌ای بین درخت خرما و بز است. درخت در ابتدا، خود را به بی‌همتایی وصف می‌کند و آنگاه فواید خود را برمی‌شمارد و به اشیا و وسایلی اشاره می‌کند که از آن ساخته می‌شود. درخت پس از برشمردن فواید خود، در پایان از عمر جاویدش و زندگی دوباره‌ای که با رویش هسته‌هایش نصیب او می‌شود، صحبت می‌کند و بدان مباحثات می‌ورزد. پس از آن، بز زبان به سخن می‌گشاید: نخست درخت را به هیئت دیوی بلند با گیسوان دراز مانند می‌کند و آنگاه ضمن بیان بردباری و تحمل خود، منافعش را یکی پس از دیگری می‌گوید. او نیز از وسایل متعددی که از پوست و چرمش ساخته می‌شود، یاد می‌کند: از قدرت حرکت و جابه‌جایی خود در مقابل سکون درخت سخن می‌گوید؛ پربها بودن خود را به رخ درخت می‌کشد و به این می‌بالد که وجود و محصولاتش نیروبخش شاهان، ایزدان و مقدسان است. این مناظره با پیروزی بز بر درخت به پایان می‌رسد: «بز به پیروزی شد (رفت) خرما اندر ستوه (ماند)».^۲

سیدنی اسمیت، اسطوره‌شناس قرن بیستم، در مورد اصل حکایت دیدگاه خاصی دارد. این نویسنده بز را نماینده دین زرتشت و درخت آسوریک را نماینده دین ارباب انواع پرستی آسور و درختی خشک و مصنوعی می‌داند که در مراسم دینی آسوریان به‌کار می‌رفته و آن را با زر و زیور و برگهای ساختگی می‌آراسته‌اند. بی‌پروا و خشن بودن بز را هم در گفتگو دلیل برتری اجتماعی مزدپرستان می‌داند.^۳

اکبرلو معتقد است که منظومه درخت آسوریک درباره غلبه قوم پارت بر یونان است. او می‌گوید این پیروزی سراینده ناشناس منظومه را بر آن داشته تا با برپایی مناظره میان یک بز، به‌عنوان نماینده نظام دامدای پارتیان، و نخل، نماینده محصولات سرزمین میان دو رود (بین‌النهرین)، به بیان اندیشه‌های خود در این تقابل بپردازد. این مناظره تقابل دو فرهنگ، دو



اندیشه و دو تمدن است. درخت نماد اندیشه چند خدایی شرک‌آلود و پرستش رب‌النوعها در فرهنگ آشور و بز نماد یکتاپرستی دین مزدیسناست.^۴

اصل داستان بلوهر و بوذاسف و ویس و رامین نیز متعلق به همان ایام است که اوّلی به زبان سانسکریت و دومی به زبان پهلوی روزگار اشکانی نوشته شده بود که به ترتیب، ابان بن لاحق (قرن سوم) و فخرالدین اسعد گرگانی (قرن پنجم) آنها را به شعر عربی و فارسی سروده‌اند.^۵ این چند اثر قدیمی‌ترین داستانهای هستند که در زمره ادبیات داستانی منظوم فارسی شناخته شده‌اند. در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم، داستان‌سرایی به صورت قصه‌پردازی و نقل حکایات و داستانهای کوتاه در ادب فارسی معمول بوده است. رودکی داستان منظوم *کلیله و دمنه* را به عنوان نخستین منظومه حکمی این دوران خلق کرد و پس از او ابوالمؤید بلخی، ابوشکور بلخی و عنصری و عیوقی به آفرینش داستانهای عاشقانه منظوم دیگری پرداختند. ابوالمؤید بلخی نخستین کسی است که داستان یوسف و زلیخا را به شعر درآورد، که امروزه چیزی از آن در دست نیست. ابوشکور بلخی *آفرین‌نامه* را سرود و عنصری مثنویهای *وامق و عذرا*، *شادبهر و عین‌الحیوه* و *سرخ بت و خنگ بت* را خلق کرد و عیوقی، شاعر معاصر سلطان محمد غزنوی، داستان *ورقه و گلشاه* را آفرید.^۶

شخصیتهای اکثر این داستانها غیرایرانی و بیشتر عرب هستند و از برخی از این منظومه‌ها تنها ابیات معدود و پراکنده‌ای باقی مانده است.

از جمله داستانهای که در اوایل قرن پنجم به شعر فارسی درآمد داستان ویس و رامین است که دکتر صفا آن را از داستانهای اواخر دوره اشکانی می‌داند.^۷ همان‌گونه که گفته شد، این داستان را فخرالدین اسعد گرگانی، شاعر عصر طغرل‌بیک سلجوقی، از متن پهلوی با ترجمه فارسی آن به شعر درآورد.

در اواخر قرن پنجم داستان یوسف و زلیخا به بحر متقارب سروده شد. این مثنوی به فردوسی منسوب است. دکتر صفا انتساب این مثنوی را به فردوسی مردود می‌داند. او می‌گوید: «مسلم است که ناظم این داستان شاعری از دستگاه شمس‌الدوله ابولفوارس طغان‌شاه بن البارسلان سلجوقی حاکم خراسان بوده است ... منظومه یوسف و زلیخا به بحر متقارب و به



نظمی ساده و روان و در بعضی موارد سست است و شاعر داستان یوسف را با توجه به آنچه در تفاسیر قرآن آمده و مشهور است بی‌تصرف بسیار جامه شعر پوشانید.^۸

در قرن ششم با بزرگ‌ترین شاعر داستان‌سرای فارسی، یعنی نظامی گنجوی، مواجه‌ایم. نظامی داستانهای مشهور موجود در زبان فارسی و عربی را به رشته نظم درآورد: داستان خسرو و شیرین و هفت‌گنبد یا بهرام‌نامه او اصل فارسی دارد. داستان لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا از اصل سامی است و داستان اسکندرنامه اصالتاً یونانی است.

قدرت نظامی در نقل داستانها و مهارت او در اوصاف و دقتی که در کار خود به‌کار برده است، باعث شد که منظومه‌های وی مورد توجه و تقلید شاعران بعد از او قرار گیرد؛ چنان‌که از قرن هفتم به بعد چندین منظومه به تقلید مثنویهای او سروده شد و از این راه سبک و مکتب خاصی در ادبیات فارسی به‌وجود آمده است.^۹

در قرون هفتم و هشتم نیز داستان‌سرایی در ادبیات فارسی ادامه داشت. شاعران این دو قرن ضمن خلق نکات ابتکاری در داستان‌سرایی به آثار پیش از خود و به‌ویژه آثار نظامی گرایشهای فراوانی داشتند؛ افرادی چون امیرخسرو دهلوی، سلمان ساوجی و خواجه کرمانی از شاعران مشهور این دوره‌اند. دو نکته‌ای که در مورد داستان‌سرایی قرن هفتم و هشتم حائز اهمیت است، یکی توجه شاعران به متون پهلوی و برگردان آنها به نثر و شعر فارسی است و دیگری ابتکار خاصی است که شاعران در شعر این دوره تحت عنوان ده‌نامه‌سرایی از خود نشان داده‌اند. در مورد نکته اول /رد/ویر/افنامه، سروده زرتشت بهرام پژدو و در مورد نکته دوم ده‌نامه‌هایی چون صحبت‌نامه همای تبریزی، منطق‌العشاق اوحدی مراغه‌ای، تحفه‌العشاق رکن صاین هروی، روح‌العاشقین شاه شجاع مظفری، محبت‌نامه ابن نضوح شیرازی، روضة‌المحبین ابن عماد شیرازی، عشاق‌نامه عبید زاکان و برخی دیگر از ده‌نامه‌ها را می‌توان نام برد.^{۱۰}

ده‌نامه‌های مذکور منظومه‌های داستانی و عشقی‌اند که به‌صورت ده‌نامه و پنج‌نامه از طرف عاشق و پنج‌نامه از طرف معشوق تنظیم شده‌اند و در آنها حالات روحی عاشق و معشوق در فراق یار توصیف شده‌اند. دکتر صفا براین اعتقاد است که منشأ ایجاد این منظومه‌های ده‌نامه‌ای روش عراقی در سرودن ده‌نامه خود موسوم به عشاق‌نامه بوده است^{۱۱} اما دکتر عیوضی معتقد



است که شاید آبخشور ده‌نامه‌ها همان نامه‌های ده‌گانه‌ای باشد که فخرالدین گرگانی (متوفی در حدود ۴۴۶ ق) در منظومه ویس و رامین آورده است. اگر دلیلی نداشته باشیم که این ده‌نامه را از افزوده‌های خود فخرالدین بدانیم، باید بپذیریم که ده‌نامه‌نویسی سابقه‌ای بسیار دیرین دارد و از آنجا که تاحدی به ثبوت رسیده است که داستان منظومه ویس و رامین از یادگارهای دوره اشکانی است، به فرض اتفاق افتادن ماجرای این منظومه در اواخر عهد اشکانیان (حکومت از ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴م) سابقه ده‌نامه‌نویسی حداقل به هیجده قرن پیش می‌رسد.^{۱۲}

در قرن نهم و دهم نیز داستان‌سرایی یکی از انواع ادبی شعر بود. شاعران این عهد با تقلید از آثار نظامی و پیروان او و با ذوق و هنر شاعری خود، که باعث ایجاد ابتکاراتی در این نوع شعر شدند، منظومه‌های عاشقانه‌ای سرودند که از جمله مهم‌ترین این منظومه‌ها یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون جامی، لیلی و مجنون مکتبی شیرازی، مثنویهای شمع و پروانه و سحر حلال اهلی شیرازی و شیرین و خسرو و لیلی و مجنون هاتفی قابل ذکر است. در قرون بعد، یعنی سده‌های دهم تا دوازدهم نیز، شاهد منظومه‌های داستانی، منتهی با ویژگی متفاوت هستیم. ویژگی همه این منظومه‌ها نازل‌تر بودن آنهاست از آنچه بیشتر تا عهد جامی و هاتفی سروده شده و ساده‌تر بودن و کوتاه‌تر بودن بعضی از این مثنویها، که شاعران سرودن آنها را تعهد کرده بودند، ناتمام و برخی چنان کوتاه است که گویی منظور از ساختن آنها رفع تکلیف و اطاعت از امر سفارش‌دهنده و تعجیل در دریافت پاداش و انعام بوده است و بس. سادگی زبان و عاری بودن مطلب از پیرایه‌هایی که استادان داستان‌سرایی پیشین در آثار خود به کار می‌بردند و نیز خالی بودن آنها از تفننهایی که در منظومه‌های معروف سابق می‌بینیم، از ویژگیهای منظومه‌های عهد صفویست.^{۱۳} از جمله شاعران این شیوه ضمیری اصفهانی، عبدی بیک شیرازی، وحشی بافقی، عرفی شیرازی، فیضی فیاضی‌اند.

پس از این ادوار، یعنی از سده سیزدهم و شعر دوره بازگشت به بعد، به‌خاطر تغییرات شدید اجتماعی و سیاسی که در ایران رخ می‌دهد، ظاهراً توجه شعرا به داستان‌سرایی کمتر می‌شود و شعرای دوره بازگشت بیشتر به مدح و منقبت، و شعرای عصر مشروطیت به بیان مسائل سیاسی و انتقاد از اوضاع نابسامان اجتماعی می‌پردازند. از جمله شعرایی که در این ادوار



تأحدودی به سرودن داستانهای عاشقانه روی آوردند وصال شیرازی و پس از او، ایرج میرزا را می‌توان نام برد. وصال در این زمینه دو مثنوی دارد: یکی مثنوی بزم وصال در بحر متقارب و دیگری داستان شیرین و فرهاد وحشی بافقی است که ناتمام مانده بوده و وصال آن را با مهارت و استادی تمام تقریباً به پایان رسانده است.

ایرج میرزا نیز به منظومه‌های داستانی توجه داشت و منظومه‌ داستانی ناتمام زهره و منوچهر را به شیوه‌ قدما سروده است. او این منظومه را به تأسی از منظومه‌ ونوس و /دونیس شکسپیر به نظم درآورده و در آن داستان عشق‌ورزی و دلدادگی زهره را با منوچهر، از لشکریان جوان سپاه ایران، به زیبایی بیان کرده است. آرتین‌پور ضمن مقایسه‌ بخشهایی از اثر ایرج‌میرزا و شکسپیر و نشان دادن میزان تأثیرپذیری منظومه‌ زهره و منوچهر از منظومه‌ ونوس و /دونیس، می‌نویسد «با این‌همه تطابق و تشابه دو متن زهره و منوچهر یک اثر کاملاً مستقل و یک ترانه‌ عاشقانه‌ زنده و زیباست».^{۱۴}

علاوه بر دو شاعر مذکور، در آثار پروین اعتصامی نیز شاهد قصه‌سرایی بسیار هستیم. اما قصه‌های پروین کوتاه و بیشتر در قالب قطعه است و برخلاف منظومه‌های داستانی پیشین عناصر غنایی و عشقی در آن کمتر حضور دارد و بیشتر حکایات بر پایه‌ پند و اندرز و اخلاقیات و بیان نواقص اجتماعی استوار است.

در شعر نو داستان‌سرایی به مفهوم سابق آن تقریباً وجود ندارد و تنها در برخی از آثار نیما، از جمله /افسانه، خانواده‌ سرباز، محبس سربویلی و برخی دیگر از سروده‌های او می‌توان ردپایی از این نوع ادبی را یافت.

اشعار داستانی در شیراز

شیراز و سرزمین فارس خطه‌ شعرپرور و مهد فرهنگ و ادب ایرانی اسلامی از دیرباز بستر مناسبی برای ظهور و رشد صاحبان ذوق و قریحه و ادیبان و فرهیختگان دانشور بی‌شماری بوده است. کثرت ادبا و دانشمندان در این منطقه موجب پیدایش مکاتب و انواع گوناگونی از علم و ادب و هنر شده است و سبکهای متفاوتی را به‌وجود آورده است. شعر نیز همچون دیگر



شاخه‌های دانش و هنر محمل تحولات و انواع مختلف ادبی بوده است؛ از جمله انواع مشهور ادبی در شعر شیراز، داستان‌سرایی و سرودن منظومه‌های داستانی است. همان‌گونه که ذکر شد، ابتکار این نوع سرایش از آن شاعرانی چون رودکی، ابوشکور بلخی، ابولمؤید بلخی، عنصری، فخرالدین اسعد گرکانی و از همه مهمتر و موثرتر نظامی گنجوی است. پس از اینان امیر خسروی دهلوی، سلمان ساوجی و خواجهی کرمانی به خلق این نوع ادبی مبادرت ورزیدند. در شعر شیراز تا قرن هفتم، شاعر برجسته‌ای را که به این شیوه از سرودن گرایش داشته باشد، سراغ نداریم.

در قرن هفتم خداوندگار شعر فارسی، سعدی شیرازی که شخصیتی جهانی و فراوطنی دارد، به سرودن بوستان همت گماشت. اگر داستان‌سرایی را به مفهوم عام آن در نظر بگیریم که شامل همه منظومه‌های غنایی می‌شود، بوستان سعدی در این شمار قرار می‌گیرد. کتاب بوستان در قالب مثنوی و در بحر متقارب مثنی محذوف سروده شده است. سعدی در این کتاب، چون نظامی و پیروان او، به بیان داستانهای بلند عاشقانه نمی‌پردازد بلکه با طرح حکایت کوتاه نکات اخلاقی و اجتماعی را بیان می‌کند. بوستان جنبه تعلیمی و تربیتی قوی‌ای دارد و اصولاً به همین منظور نیز ساخته شده است.

هدف سعدی کم‌گویی و گزیده‌گویی است، به همین دلیل قالب حکایت را انتخاب کرده است. اگرچه به کار بردن قالب حکایت‌پردازی در شعر ابتکار سعدی نیست، این شیوه با بوستان سعدی به اوج و کمال خود رسید و پس از او نیز به همت دیگر شعرا، از جمله شاه داعی شیرازی، استفاده شد. حکایتهای سعدی در بوستان در هشت باب مستقل و مجزا دسته‌بندی شده است. این ابواب هر یک در موضوعی خاص تنظیم شده است. باب سوم با موضوع عشق و مستی و شور به منظومه‌های داستانی پیشین نزدیک‌تر است؛ چون از نظر محتوایی همسانیهای بیشتری بین حکایات این باب و داستانهای منظوم غنایی گذشته وجود دارد. به عنوان مثال در حکایت چهارم می‌بینیم که سعدی به توصیفات و تشبیهات و تصویرگریهای بسیار پرداخته و از این جهت حکایت را به قصه‌پردازی شبیه کرده است. موضوع این حکایت ناز و نیازی است که از جانب شاهی سمرقندی و دل‌باخته او صورت می‌گیرد و به نوعی به مسئله فنا و نیستی در مقابل معشوق



اشاره می‌کند و حکایت یازدهم همین باب نیز حکایت عشق مجنون به لیلی است که در هفت بیت خلاصه می‌شود. اما لبّ داستان را در خود دارد و بازهم به موضوع فنای عاشق در مقابل معشوق ختم می‌شود:

بگفتا مبر نام من پیش دوست که حیفست نام من آنجا که اوست

(ص ۲۲)

از بوستان که بگذریم به مثنویهای عاشقانه دیگری در شعر شیراز می‌رسیم که برخی از آنها در نوع خود کم‌نظیر یا بی‌نظیرند. این مثنویها به ترتیب تاریخی عبارتند از: گنج روان، چهار چمن و عشق‌نامه شاه داعی شیرازی، لیلی و مجنون مکتبی شیرازی، شمع و پروانه و سحر حلال اهلی شیرازی، جام جمشیدی، هفت اختر، آیین اسکندری، مجنون و لیلی عبدی بیگ شیرازی، شیرین و فرهاد عرفی شیرازی، یوسف و زلیخای خاوری شیرازی، بزم وصال و فرهاد و شیرین وصال شیرازی و چند مثنوی دیگر. همه این منظومه‌ها از نظر ساختاری شبیه به هم است. همه با حمد و ستایش پروردگار و گاه مناجات آغاز می‌شود و پس از آن نعت پیامبر (ص) و غالباً صفت معراج ایشان می‌آید و در ادامه نعت امیرالمومنین (ع) و ائمه شیعه، سبب نظم کتاب، مدح امیر و حاکم زمان و اظهار تفاخر یا تواضع در مقابل خلق اثر می‌آید. پس از این مقدمه نسبتاً مفصل، داستان آغاز در خاتمه نیز در ضمن ابیاتی تاریخ سرودن و تعداد ابیات ذکر می‌شود. برای آشنایی بیشتر با این منظومه‌ها به معرفی اجمالی آنها می‌پردازیم:

گنج روان شاه داعی شیرازی

شاه داعی‌الی‌الله شیرازی شاعر عارف قرن نهم (۸۷۰-۸۱۰ ق) و صاحب دیوان شعر و مثنویهای ششگانه: مشاهد، گنج روان، چهل صباح، چهار چمن، چشمه زندگانی و عشق‌نامه است از میان این مثنویها سه مثنوی گنج روان، چهار چمن و عشق‌نامه در محدوده این گفتار قابل بررسی است. شاه داعی مثنوی گنج روان را در بحر متقارب مثنی مقصور در سال ۸۴۱ ق به اتمام رسانده است.

چل و یک پس از هشتصد رفته عام ز هجرت که این نامه آمد تمام

(دیوان، ص ۸۳)



تعداد ابیات این مثنوی ۷۷۴ بیت است و پس از حمد پروردگار به مطلع:

نخستین که آید قلم در زبان به حمد خدا به که گردد روان

(همان، ص ۳۸)

و نعت پیامبر و بیان منزلت سخن ده مقالت را شامل می‌شود. موضوع مقالات دهگانه به‌ترتیب: معرفت ذات، معرفت صفات، معرفت اسما، معرفت افعال پروردگار، معرفت علم، معرفت انسان، اخلاق انسان، احوال انسان، مقامات انسان و معرفت کمال انسان است. هریک از این مقالات شامل موضوع اصلی، مثال حکایت و تمامی بیان است. این صورت ثابت در همه ده مقاله تکرار می‌شود. در قسمت مثال، یک بیان تمثیلی متناسب با موضوع آمده است؛ مثلاً در مقالت هفتم در اخلاق انسان می‌خوانیم:

یکی گلشن آنجا هزاران هزار	گل و لاله نسرین و سنبل بیار
فزایی صفابخش عبهر شمیم	هوایی فرحناک عنبر نسیم
بنایی درو کلک قابوس ساز	مجالسی درو پر طاووس باز
درو حجله بسته ز دیبای خلد	نشسته بر اطراف حورای خلد
چو آید درین خانه وقت سکون	چه بدتر که دیوی کند سر درون
مکدر مکن عیش خلق عظیم	به روی و ریای خسیس و کریم

(همان، ص ۶۶)

به دنبال این بخش تمثیلی، که اغلب مثلی تخیلی همراه با تصویرسازی است، یک حکایت در مورد موضوع مقالات می‌آید. این بخش حکایت‌پردازی شبیه به بوستان سعدی است. شخصیت‌های این حکایت، انسانها و حیوانات هستند؛ شخصیت‌های انسانی اعم از اشخاص مشهور عرفانی و غیرعرفانی چون حلاج جمشید و ... و اشخاص خیالی است. موضوع این حکایات اگرچه با موضوع مقاله هماهنگی معنایی دارد، غالباً حول مفاهیم عرفانی دور می‌زند. بخش تمامی بیان، نیز که در تکمیل بحث هر مقاله می‌آید، بیشتر صورت تمثیلی دارد. به‌طور کلی این مثنوی از نظر ساختار با دیگر منظومه‌های داستانی کمی تفاوت دارد، چون داستان واحدی را دربرنمی‌گیرد.



و چنان‌که گفته شد، شبیه بوستان شیخ اجل دارای تنوع موضوع است. شاعر در جاهای مختلف از صنعت‌های ادبی، از جمله جناس استعاره، تشبیه و تمثیل بسیار استفاده کرده است.

چهار چمن شاه داعی شیرازی

شاه داعی مثنوی چهار چمن را در بحر خفف مسدس مخبون محذوف در سال ۸۴۲ ق به پایان رساند:

رفته از هجرت رسول امین
چل و دو بعد هشتصد ز سنین
(دیوان، ص ۱۸۲)

این مثنوی ۹۱۰ بیتی با این بیت آغاز می‌شود:

میوه باغ جان ما سخن است
چه سخن هرچه از خدا سخن است
(همان، ص ۱۲۸)

این مثنوی شامل حمد پروردگار، نعت سیدالمرسلین، سب نظم کتاب و آغاز کتاب است. موضوع مثنوی شوق و عشق و جذبۀ عرفانی است. شاعر در سب نظم کتاب می‌گوید: «سحرگاهی دچار شوق وصال و دیدار شدم و در این حالت شوق همچون موجود زنده با من همراه شد:

خود و شوق از درون برون رفتیم
من چه گویم به شوق چون رفتیم
(همان، ص ۱۳۲)

آنگاه به چهار چمن رسیدیم که در آن:

می‌شنیدیم کز زبان فصیح
ذره ذره همی کند تسبیح
(همان، ص ۱۳۳)

با شنیدن بانگ تسبیح ذرات چهار چمن، که همچو باغ بهشت خرم و کش بود، از شوق در مورد معرفت حق پرسیدم:

یاد خالق که می‌کنند اینها
هیچ داند یکی که چیست خدا؟
یا خدا در نهادشان بنهاد
کز طبیعت کنند او را یاد؟
(همان، ص ۱۳۳)



شوق گفت من نیز در این امر تردید دارم. برای یافتن پاسخ می‌روم تا از تک‌تک موجودات چهار چمن سؤال کنم. شوق به هر چمن که می‌رسید او را به چمن دیگر حواله می‌دادند تا به چمن چهارم رسید:

آخر الامر از آن چمن بشنید	حل مشکل که شوق می‌طلبید
شاعر می‌گوید: مثنوی چهار چمن وصف حال این قصه است که به نظم کشیده شده است:	
قصه چون باز گفت با داعی	از پی نظم آن شدم ساعی ...
نظم آن ای عزیز چارچمن	نام نامیش نیز چارچمن
ذیلی اندر تمامی مقصود	کانچه گفتیم از برای چه بود
(همان، ص ۱۳۳)	

پس از این بیان اجمالی مثنوی وارد تفصیل مطالب می‌شود و این آغاز داستان است. شاعر، با استفاده از صنعت تشخیص و جان‌بخشی، داستان را تکمیل کرده است:

بشنو ای نکته‌دان پاک ضمیر	که چه از شوق می‌کنم تقریر
(همان، ص ۱۳۴)	

در آغاز داستان آمده است که شاعر شوق را به یک‌یک چمنها می‌فرستد. هریک از چهار چمن به‌طور تقریبی نوزده بند دارد. در هر چمن شوق با پنج گل و مرغ سخن می‌گوید. هر چمن با گفتگوی شوق با مرغی به پایان می‌رسد. هر گفتگو شامل استفسار شوق از یک گل یا مرغ است. عجز گل یا مرغ، مبالغه شوق حواله گل یا مرغ به گل یا مرغی دیگر است. در چمن اول شوق سؤال خود را از منظور، که گل یا معشوق است، می‌پرسد:

نظرش اوفتاد بر منظور	دید شمع‌ی که می‌فشاند نور
گفت ازو پرسم این سخن اول	که کند بی‌مجال مشکل حل
زانکه در صورتی چنین خرم	نه عجب معنی‌ای که باشد هم
(همان، ص ۱۳۵)	

پس از پاسخ نشنیدن از منظور، شوق سؤال خود را از خیری، ارغوان، سوسن و فاخته هم می‌پرسد. در پایان چمن اول، فاخته شوق را به چمن دوم حواله می‌دهد. در چمن دوم، مشکین



مشک خوش نظر بوستان افروز نرگس و دراج طرف سؤال شوق قرار می‌گیرند؛ اما شوق پاسخ سؤال خود نیافته به چمن سوم می‌رسد. چمن سوم شامل گفتگوهای شوق با بید مشک بهار شقایق بنفشه و تذور است. در پایان این گفتگوها شوق به چمن چهارم می‌رسد و سخن او با ریحان آغاز می‌شود. پس از آن پرسش خود را با نسرين، گل سرخ و بلبل در میان می‌گذارد، در نهایت با اقبال بلبل مواجه می‌شود. بلبل که می‌بیند شوق نیز همچون خود او عاشق است و دردطلب درآد و همزبان اوست به حکم همدلی تصمیم می‌گیرد پاسخ او را بدهد. بنابراین می‌گوید:

ایها الشوق با خود آنفسی	جز خدا نیست در وجود کسی
اعتباریست این تو و من او	لیس ما فی الوجود الا هو ...
نیست اینجا وجود کس به میان	ما وجودی نه ایم نیک بدان
اوست باقی حکایتیست همه	عالم از دوست آیتیست همه
نقش تفسیر آیت ار بستی	باز دانی ز نیستی هستی
من و ما چون نیاوری با دوست	بعد از این هرچه هست هستی اوست
	(همان، ص ۱۷۳-۱۷۲)

بلبل پس از بیان این سخنان که از نفی هستی و اثبات وجود مطلق حق حکایت می‌کند، به صراحت می‌گوید:

دیگران این جواب از آن نارند	که همه در دویی گرفتارند
کم بیایی چو بلبل عاشق	سر توحید دوست را لایق
	(همان، ص ۱۷۳)

سپس بلبل در سه بخش مقصود تقریر و ذیل شوق را مورد خطاب قرار داده، حقیقت نفی هستی توحید و معرف را به‌طور مبسوط برای او شرح می‌دهد و آنگاه طی چهار تلویح، پرده از حقیقت هستی موجودات چهار چمن برمی‌دارد و ضمن آشکار کردن صورت تمثیلی و نمایاندن هریک در سه بیت علت دوری آنها از حق و شناختن او را بیان می‌کند:

صاحب حسن اولاً منظور	خویشتن می‌کند ز حق مهجور
----------------------	--------------------------



طالب ره که خیریش لقب است	همه چشمش که هست بر طلب است
رند سرمست ارغوان مادام	لافها می‌زند ز جام مدام
زاهد وقت سوسن آزاد	قید آزادیش حجاب افتاد
ذاکر ملک فاخته به فضول	فکر را ترک کرد و ذکر قبول

(همان، ص ۱۷۹-۱۷۸)

بلبل در پایان این گفتگوها علت ناآگاهی موجودات را حجاب خودی آنها می‌داند و می‌گوید:

هر حجابی که بودشان گفتم	حال مرغان و گلبنان گفتم
ورتو گویی که هست گفت تو نیز	پس حجابی عظیم در تمیز
عاشقم من مرا حجابی نیست	نزد بلبل جز این جوابی نیست
که مرا باید از بیست قفس	پس نگوید بیان واقع کس
هرچه گفتم بیان واقع بود	که مرا بی حجاب روی نمود

(همان، ص ۱۸۱)

مثنوی چهار چمن با بخشی در فراق بلبل، نیاز شوق و دعا به پایان می‌رسد. به عاشقانه و عارفانه بودن این مثنوی در ابیات زیر، از زبان شوق تصریح شده است:

گفت یا رب که در میان باد این	بر سر عاشقان بماناد این
تا جهان باد جان عاشق باد	جان ما در جهان عاشق باد
این سخنها که گفته شد اینجا	داعی از شوق کرده است انشا
نامه‌ای از نظامی ثانی	یافته نظم پاک عرفانی

(همان، ص ۱۸۲)

شاه داعی با بیان بیت اخیر اولاً خود را در مقام شاعری هم‌پایه نظامی دانسته و ثانیاً اشاره‌ای به تأثر خود از نظم مثنویهای نظامی کرده است. هنر شاه داعی در خلق این مثنوی بر انتخاب شخصیت‌های غیرانسانی از مرغان و گلها در منظومه‌ای عرفانی است که در ادب پارسی، البته بی‌سابقه نیست و مشهورترین و هنرمندانه‌ترین نمونه آن منطق‌الطیر عطار نیشابوری در هفت



وادی سلوک است. این کاربرد علاوه بر منطق الطیرهای متعدد، در قصیده معروف منطق الطیر از خاقانی شروانی نیز در مدح پیامبر (ص) دیده می‌شود.

عشق‌نامه شاه داعی شیرازی

این مثنوی در بحر رمل مسدس محذوف سروده شده است و تاریخ اتمام آن سال ۸۵۶ ق است:

در چل و شش سالگی کردم روان هشتصد و پنجاه و شش تاریخ آن
(همان، ص ۳۳۶)

تعداد ابیات آن ۱۶۶۶ بیت به مطلع زیر است:

از ازل گر گوش داری تا ابد بشنوی از هر زبان حمد احد
(همان، ص ۲۴۳)

مثنوی با حمد پروردگار و نعت پیامبر (ص) با بیت زیر شروع می‌شود:

بشنو از داعی سخن ای یار من ای که گشتی محرم اسرار من
(همان، ص ۲۴۵)

پس از آن چهارده بخش با عنوان سخن در مورد عشق می‌آید. این چهارده سخن در موضوعاتی نظیر عین عشق، بلندی پایه عشق، مراتب عشق، حقیقت و مجاز، بدایت تعلق عشق، نهایت تعلق عشق ... و بالاخره فنا و بقای عشق است. در هریک از سخنهای چهارده‌گانه سه حکایت متناسب با موضوع هر سخن بیان می‌شود. این حکایتها درمورد سختیهای عارفانی چون بایزید بسطامی، رابعه، حلاج، محی‌الدین عربی، نجیب‌الدین برغش ذوالنون مصری، فضیل عیاض، بشر حافی، شیخ عبدالله بلبانی، شیخ شمس‌الدین تبریزی، سمبل مرید و مرادی موسی و خضر و نماد عشق پاک عرفانی لیلی و مجنون است. در این مثنوی از عشق عرفانی و حقیقت آن سخن رفته و آرایه‌ها و صنعت‌پردازیها و توصیفات ادبی در آن بسیار کم‌رنگ است و غلبه بر معناست. این مثنوی با ۹ بیت ذیل عنوان خاتمه در نظم کتاب و مناجات ختم می‌شود.



لیلی و مجنون مکتبی شیرازی

مولانا مکتبی شیرازی از شعرای قرن نهم شیراز است. مدفن او در مسجد بردی قصبه قصرالدشت شیراز است. او مثنوی *لیلی و مجنون* خود را در سال ۸۹۵ ق در بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف سرود و در همان سال به پایان رساند. در مورد تاریخ سرودن مثنوی می‌گوید:

چون مکتبی این کتب بگشود تاریخ «کتاب مکتبی» بود

(لیلی و مجنون، ص ۲۶۲)

تعداد ابیات این مثنوی به تصریح خود شاعر ۲۱۶۰ بیت است:

ابیات که در حساب پیوست آمد دوهزار و یکصد و شصت

این گنج گهر که شد هویدا از خطه فارس گشت پیدا

(همان، ص ۲۶۲)

کتاب با حمد و ستایش پروردگار آغاز می‌شود:

ای با احدیت ز آغاز خلق ازل و ابد هم آواز

(همان، ص ۱۲۶)

و با نعت پیامبر (ص)، توصیف معراج، ثنای ملاجلال الدین محمد ابن سعدالدین اسعد، حکیم و شاعر قرن نهم (۹۰۸-۸۳۰ ق) و صاحب *خلاق جلالی* و نیز مدح امیرالامرا شاه قاسم ابن امیر منصور، که با حکم سلطان یعقوب و رستم‌بیک آق‌قویونلو از سالهای ۸۸۸ تا ۸۹۹ ق در خطه فارس حکمران بوده و مکتبی اثر خود را به او هدیه کرده است، ادامه می‌یابد. در پایان این مقدمه، شاعر در مدح نظامی و سبب نظم کتاب می‌گوید:

در گفتن خمسه‌ام که نامی است

آن خوش سخنی که وقت تاویل

نظمم بود از پی تمامی

ای مکتبی این چه خودنمایست

تا چند ز عقل و هوشیاری

مقصود ستایش نظامی است

پیغمبر عقل راست جبریل

شیرازه خمسه نظامی

این خودشکنی نه خودستایست

از عشق بیار آنچه داری



بگذار حکایت خود اکنون افسانه لیلی آر و مجنون
(همان، ص ۱۴۴-۱۴۲)

پس از مقدمه، داستان، که از قسمتهای مختلف و عناوین متنوعی تشکیل شده است، شروع می‌شود. مطلع داستان چنین است:

بر حشر گذشتگان سخن ساز از صور قلم برآرد آواز
(همان، ص ۱۴۴)

مکتبی می‌گوید خودش نسخه لیلی و مجنون را از بین اعراب به دست آورده است. در این مورد در فصل صفت وادی مجنون خراب می‌خوانیم:

جان زنده کننده نظامی	بر نظم سخن دهد تمای
کاندم که ز هند بازگشتم	بر لجه بحر می‌گذشتم
آخر که به ساحل اوفتادم	بر بر عرب قدم نهادم
القصه به شهر چون رسیدم	این نسخه در آن دیار دیدم
لیلی مجنون چنان که گفتم	از مردم آن زمین شنفتم
شخصی که از او فزود و جدم	از دور نموده کوه نجمدم
گفتند رونندگان هامون	کاین وادی لیلی است و مجنون
وز تربتشان دو چشمه زاده	وان هر دو به یکدگر فتاده
وز مقبرشان دو بید خرم	پیچان شده چون دو رشته با هم
زان بادیه هر گیاه اخضر	پیچان شده بر گیاه دیگر
هر گل که از آن گیاه روید	دیوانه شود هر آنکه بویید
عشقی که زقید نفس پاکست	چندین اثرش در ادب و خاک است

(همان، ص ۲۶۰-۲۵۸)

مکتبی در فصل دردمندی خود و ختم کتاب، که آخرین فصل منظومه است، به اشعار خود فخر می‌فروشد و فقط در مقابل نظامی و امیر خسرو دهلوی تواضع می‌کند:

صد شکر که قصد یافت انجام وین آینه خانه یافت اتمام



العیش که محتتم سر آمد	روزم ز شب سیه بر آمد
هر نقطه که بر ورق نهادم	دریست که بر طبق نهادم
بکری که نمودم از حجابش	جز من نکشیده کس نقابش
این خانه که نو قیاس دارد	بر خشت ابد اساس دارد
هرچند که خسرو و نظامی	دادند دو خانه را تمامی
من کاین نمط یگانه کردم	نقاشی آن دو خانه کردم
نی نی، که در این نمط که دارم	نقاش نیم، سفید کارم ...
هر کس که جز آن دو اوستادند	هندوی من اندرین مرادند
نبود به گه زبان درازی	آینه‌گری چو خشت سازی
این در که به رشته کرده‌ام نو	از گنج نظامی است و خسرو
پختم ز گدایی کرمشان	دیگی ز تراشه قلمشان
تا هر که به سفره‌ام کشد دست	داند که چه چاشنی در او هست ...
این گنج گهر که شد هویدا	از خطه فارس گشت پیدا
وین شعله که بر فلک زد انگشت	آتشکده‌های فارس را کشت
در جایزه‌اش ز غایت عز	شد گنج عراق و فارس جائز
این نسخه فسانه جهان باد	مقبول دل جهانیان باد

(همان، ص ۲۶۲-۲۶۱)

لیلی و مجنون مکتبی از نظر پیکره کلی داستان، شباهتهای زیادی با روایت مشهور لیلی و مجنون که نظامی و امیر خسرو دهلوی نقل کرده‌اند، دارد اما در بین داستان گاه حکایتهای دیده می‌شود که در منظومه‌های نظامی و خسرو نیست.

مکتبی در اثر خود از آرایه‌های لفظی و معنوی کلام برای ساختن تصاویر بدیع و زیبا استفاده سرشاری کرده است. و این امر از ذوق او در هنر شاعری حکایت می‌کند. به‌عنوان نمونه در توصیف شبگیر می‌گوید:

شبگیر که بر کلاه زردوز پیچید عمامه سیه روز



گفتی چو فتاد خود به قلزم	بالا شده قطره‌های انجم
یا آنکه تنور مغرب افروخت	انگشت کشید و آتش افروخت
رنج یرقان شامگاهی	آورد به چشم خود سیاهی
خور جام شراب بزم ایام	شب داروی بیخودی در انجام
بر زنگی شب دو رنگی افتاد	در آینه عکس زنگی افتاد
مه بود چو بیضه شکسته	زو زرده آفتاب جسته
بر کشتی گل ز روی امید	لنگر شده بادبان خورشید
گفتی مگر از هلال در شام	ناخن زده هندویی بر اندام
بر طاق مه نو از کرانها	از ابر شکسته نردبانها
بر شط فلک ز ابر تعداد	چون جامه گازران بغداد
من در گره شب سیه رنگ	از تنگی روزگار دلتنگ

(همان، ص ۱۳۸)

شمع و پروانه اهللی شیرازی

مولانا محمد اهللی شیرازی از شعرای قرن نهم و نیمه اول قرن دهم (۹۴۲-۸۵۸ ق) است. او صاحب دوازده کتاب در شعر و عروض و قافیه و معما و علم اخلاق و ... است که برخی از آنها از بین رفته است. آنچه در این مقال مورد بررسی قرار می‌گیرد، دو مثنوی مشهور او به نامهای شمع و پروانه و سحر حلال است.

اهللی مثنوی شمع و پروانه را در سال ۸۹۴ ق به وزن خسرو و شیرین نظامی و یوسف و زلیخای جامی یعنی بحر هزج مسدس محذوف در ۱۰۰۱ بیت سرود. در مورد تعداد ابیات و تاریخ سرودن اثر می‌گوید:

چو از تعداد بر وفق مراد است	به نام حق هزار و یک فتاده است ...
سخن کز بهر تاریخش کنم کم	بود «تم الکتاب» الله اعلم

(کلیات، ص ۶۱۹)



منظومه با ۲۴ بیت در حمد و سپاس پروردگار و با مطلع

به‌نام آنکه ما را از عنایت دهد پروانه شمع هدایت

(همان، ص ۵۷۱)

شروع می‌شود. اهلی در این ابیات خود را ملزم کرده که از کلمات نظیر هم، مانند شمع، چراغ، آتش، نور، برق، روشنایی، مهتاب، شب‌چراغ، شب‌تاب، فانوس خیال‌سوز و ... که معانی نزدیک به هم دارند استفاده کند و این نوعی اعنات است. هیچ‌یک از این ۲۴ بیت خالی از این کلمات نیست. پس از آن بیت‌های دیگری را در مناجات نعت پیامبر (ص)، نعت امیرالمومنین (ع)، سبب نظم کتاب، مدح سلطان یعقوب آق‌قویونلو، که مثنوی به‌نام او سروده شده است، مدح امیراعظم شاه قلی‌بیگ، وزیر سلطان یعقوب، و صفت عشق می‌آورد و سپس در ۳۴ فصل به داستان اصلی ماجرای دیدار و آشنایی و عشق شمع و پروانه می‌پردازد که به مرگ دو دل‌داده ختم می‌شود. اهلی در سبب نظم کتاب می‌گوید:

مرا سوزی شبی با خویشان بود	چو فانوس آتشم در پیرهن بود
شبی روشن چو صبح نیک روزان	کواکب چون چراغ مه فروزان
شبی زینسان چو روی دل فروزان	من از داغ گلی چون شمع سوزان
من و دل هر دو آن شب تا دم روز	زغم چون شمع و چون پروانه در سوز
که ناگه برق شمع مهر رخشید	به آزادی مرا پروانه بخشید
در آن صبح سعادت از عنایت	به من دادند شمعی از هدایت
دری از غیب بر رویم گشودند	به شمع معنی‌ام راهی نمودند
چو روشن شد دلم از نور معنی	شدم ملهم بدین منشور معنی

(همان، ص ۵۷۵-۵۷۴)

در جایی دیگر شاعر به صراحت می‌گوید:

نه از پروانه مستی درج کردم که سوز و زاری خود خرج کردم

(همان، ص ۶۱۹)

داستان عشق دوسویه و پرسوزوگداز شمع و پروانه با ابیات ذیل آغاز می‌شود:



بسی شیرین تر از شیرین و فرهاد	حدیثی دارم از روشن دلی یاد
ز حسن لیلی و از عشق مجنون	به دل افروزی و جان‌سوزی افزون
بود شمع ره اهل طریقت	عجب عشقی و حسنی کز حقیقت
که دلبر همچو عاشق در گداز است	نه تنها عاشقش در سوزوساز است

(همان، ص ۵۷۸)

اهلی این مثنوی را در فضایی عرفانی سروده و از این داستان عاشقانه بهره معنوی گرفته است. او درباره عشق، که به فنای عاشق و معشوق منتهی شده، چنین سروده است:

وگر نه زحمت پاکان ندارند	ره پاکان چنین باید سپارند
وگر نه عشق و آسایش ظریفیست	به بزم عاشقان مردن حریفیست
محبت وادی محنت کشان است	هوس جولانگه رعناوشان است
که لعبت بازی و صورت پرستی است	هوسناکی نگویی عشق و مستی است
زما تر دامنان آلوده گشتست	زالال عشق کز کوثر گذشتست
مجاز او شود عین حقیقت	چو عاشق راست پوید در طریقت

(همان، ص ۶۱۸)

در پایان این مثنوی شاعر پس از سپاس از باری تعالی به خاطر موفقیت در اتمام اثر متواضعانه به اشتباهات خود در نظم داستان اعتراف کرده از خوانندگان اثر می‌خواهد او را عفو کنند. در همین ضمن کلام خود را در مقابل سروده‌های نظامی و جامی رشحه‌ای از دریا و جرعه‌ای از جام آنان معرفی می‌کند:

ز غواصان دریای حقیقت	توقع دارم از روی طریقت
نه این گوهر به عیبی بشکندش	که سهو من قلم بر سر زنندش
خطایی کرده است استغفرالله	اگر تیر نی کلکم در این راه
چو شمع از شرم در خود سر فرو برد	دلیم کین نخل مومی را برآورد
شرابم جرعه‌ای از جام جامی است	که نظمم رشحی از بحر نظامی است
که شیرین خسرو و یوسف زلیخاست	ولی در عاشقی اینجا تمام است



نه از پروانه مستی درج کردم که سوز و زاری خود خرج کردم
(همان، ص ۶۱۹)

اهلی منظومه را با دعوت خود به دوری از خودنمایی و با چند بیت مناجات به پایان می‌برد:
 بیا اهلی که اینها خودنمایی است دعایی کن که این رسم گدایی است
 خداوندا به منشور قدیمت به لوح و کرسی و عرش عظیمت
 که نظم من بلند آوازه گردان روان من به ذکرش تازه گردان
 نشاط افزای بزم مقبلان کن قبول خاطر صاحب‌دلان کن
(همان، ص ۶۱۹)

این مثنوی از نظر موضوع و کاربرد آرایه‌ها و تصاویر شعری درخور توجه و حائز اهمیت است.

سحر حلال اهلی شیرازی

اثر دیگر اهلی که در شمار منظومه‌های داستانی قرار می‌گیرد، مثنوی بسیار دل‌انگیز و هنرمندانه سحر حلال است. اهلی در این مثنوی، ضمن پرداختن به داستانی بدیع، مضمونی زیبا را در قالب کلامی شاعرانه به رشته نظم می‌کشد. این مثنوی ۵۲۰ بیتی با مطلع

ای همه عالم بر تو بی شکوه رفعت خاک در تو بیش کوه
(همان، ص ۶۲۱)

آغاز می‌شود و در دو بحر سروده شده است: بحر رمل مسدس محذوف و بحر سریع مسدس مطوی مکشوف. مانند دیگر منظومه‌های داستانی ابیاتی در این موضوعات آمده است: حمد پروردگار، مناجات، نعت سیدالمرسلین (ص)، منقبت امیرالمومنین (ع)، نعت سایر ائمه، موعظه و نصیحت، سبب نظم کتاب، بیان وحی و الهام، مدح ممدوح (شاه اسماعیل و خواجه معین‌الدین محمد صاعدی) و موضوعات پراکنده دیگر که مجموعاً ۱۴۰ بیت است. پس از آن، داستان شروع می‌شود و آغاز داستان چنین است:

ساقی از الطاف تو می بر کف است وز تف دل دجله خون در کف است
 خوانده‌ام از دفتر صاحب‌دلان گوش کن ای دلبر صاحب‌دل آن



قصه شاهنشاهی از حد زنگ تیغ وی از خون همه در حد زنگ
کی لقب از خانه و کوی کیان بنده نار او شده خوی کی آن
(همان، ص ۶۳۴)

حکایت در وصف عشق دخترکی است گل نام با ملک‌زاده‌ای که نامش جم است. جم در شکارگاه گل را می‌بیند و بر او عاشق می‌شود. این دو دلباخته پس از نوشتن نامه‌هایی به هم و پاسخ گفتن به وصال می‌رسند اما:

روزی از آسایش آن خوش هوا	خاطر جم را تک ابرش هوا
خورد دو جام می گلبو زدن	جانب میدان شده در گو زدن
بر سر گردون تک ابرش رساند	گو زد و بر تارک ابرش رساند
زان سر چوگان شده گوشهر شهر	چون مه نو زابروی او شهر شهر
یکدم از او چون دم بیهوده گوی	از خم چوگان نشد آسوده گوی
تاخته اسب از حد چین تا ختن	مرگ هم آماده بر این تاختن
رد شد از اسب آن مه‌و خون خورد و مرد	ساغر جم گشت از آن خرد و مرد
سیلی مرگ آن همه اسباب خورد	زیر وی از خون وی اسب آب خورد
خورد شد از حادثه آن جام جم	مرد و شد این عاقبت انجام جم

(همان، ص ۶۴۶)

پس از فروافتادن جم از اسب و مرگ او، گل خود را در آتش می‌افکند و با جنازه محبوب می‌سوزد.

همان‌گونه که شاهدیم، هر دو منظومه با مرگ و نیستی عاشق و معشوق به پایان می‌رسد که گویی حکایت از نیستی عالم دارد. اهلی در خاتمه کتاب در مقام مفاخره در مورد این مثنوی می‌گوید:

سوختم از محنت و پر ساختم	تا که من این مخزن در ساختم
بسته برین سوخته ره بحرها	گه سد ره قافیه گه بحرها
معرکه بر مدرکه تنگ آمده	رستم از این معرکه تنگ آمده
نوح شد این همت و کشتی گرفت	تر نشد از زحمت و کشتی گرفت



رسته شد از ورطه غم کشتیم	تا که خم آمد قد هم کشتیم
پرتو فکر کسی اینجا نتافت	کس چو من این رشته زیبا نتافت
این حق دریاست در آس آن کجاست	سودن این لعل و در آسان کجاست
در همه جا صاحب صدرم ز شعر	فکرت من صاحب صد رمز شعر
تارک جان سخن آرد به چنگ	زهره گر این چنگ من آرد به چنگ

(همان، ص ۶۴۹)

همچنان‌که در این ابیات و بیت‌های پیش از آن شاهدیم، شاعر به‌حد وفور از صنایع ادبی و بیش از همه از ذوقافتین، ذوب‌حرین، انواع جناس لزوم مالایلم، استعاره، کنایه و مراعات‌النظیر استفاده کرده است. کاربرد این آرایه‌ها در کنار مضمون لطیف عاشقانه، زیبایی اثر اهلی را دوچندان کرده است و آن را در شمار آثار ابتکاری شعر فارسی قرار داده است. بنابراین شاید مفاخره شاعر بدان پر بی‌راه و بی‌وجه نباشد؛ زیرا این‌گونه سخن‌سرایی، اگر نگوییم در ادب فارسی بی‌سابقه است، به جرئت می‌توان گفت کم‌نظیر است.

جام جمشیدی عبدی بیک شیرازی

خواجه زین‌العابدین علی عبدی بیگ (نویدی) شیرازی از شعرای قرن دهم (۹۸۸-۹۲۱ ق) صاحب پانزده مثنوی در سه خمسه است. خمسه نخست شامل مثنویهای جام جمشیدی، هفت اختر، مجنون و لیلی، آیین اسکندری و مظهرالاسرار است. خمسه دوم مثنویهای جوهر فرد، دفتر درد، فردوس العارفین، انوار تجلی و خزائن ملکوت را دربرمی‌گیرد و بالاخره مثنویهای دوحه الازهار، روضة الصفات، جنت الاثمار، زینت الاوراق و صحیفة الاخلاص خمسه سوم را تشکیل می‌دهد.

از این تعداد تنها چهار مثنوی جام جمشیدی، هفت اختر، مجنون و لیلی و آیین اسکندری از خمسه اول، در حوزه داستان‌سرایی و در موضوع این مقاله قرار می‌گیرد. مثنویهای دیگر اکثراً در توصیف فصول سال، عالم جانداران و جمادات، شرح حال شخصیت‌های مختلف اجتماعی،



شهرها، عمارات، کاخها، باغها، خیابانها، نقش و نگار دیوارها، نقاشیهای نقاشان مشهور و موضوعات و حکایات پراکنده‌ای است که شاعر به مناسبت کلام در شعر خود آورده است. مثنوی جام جمشیدی نخستین مثنوی شاعر در سال ۹۴۳ در بحر هزج و در ۳۳۷۸ بیت سروده شده و ماجرای عشق و دلدادگی جمشید به دلارا، دختر پادشاه زابل، است. این مثنوی با مغلوب شدن جمشید به دست ضحاک و روی کار آمدن او پایان می‌یابد.

هفت اختر عبدی یک شیرازی

مثنوی هفت اختر در سال ۹۴۶ ق در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف سروده شده است. عبدی بیگ تاریخ مثنوی‌اش را چنین ذکر کرده است:

ای نویدی خموش کن که «خموش» گفت تاریخ این خجسته سروش
(هفت اختر، ص ۲۴۵)

و لفظ «خموش» به حساب ابجد سال مذکور می‌شود. تعداد ابیات این اثر در نسخه‌های موجود ۳۲۷۰ است، اما شاعر خود تعداد آنها را ۳۵۴۴ می‌داند.

بیتها گر در آوری به شمار سه هزار است و پانصد و چل و چار
(همان، ص ۲۴۵)

مثنوی هفت اختر با بیت:

ای ز عشق تو پای دل در گل وز نسیمت شکفته غنچه دل
(همان، ص ۳۱)

در توحید آغاز می‌شود و در ۴۹۵ بیت مقدمه در نعت، مناجات، مدح شاه طهماسب، سبب نگارش کتاب و موضوعات دیگر ادامه می‌یابد. شاعر در سبب نظم کتاب می‌گوید:

یک شبی فکر رهنمونم بود	میل افسانه و فسونم بود
خواستم از خیال فیض پذیر	حال بهرام یزدجرد سریر
قصه بزم هفته هفته او	مجلس همچو گل شکفته او
صورتی ساختم به لوح خیال	کردم از مشک و عنبرش خط و خال
	(همان، ص ۵۱-۵۲)



این منظومه به سبک و سیاق هفت پیکر نظامی و هشت بهشت امیرخسرو دهلوی سروده شده است و پس از بخش سبب نظم کتاب، وارد موضوع اصلی داستان می‌شود. بهرام گور به خواستگاری دختران پادشاهان هفت اقلیم می‌فرستد و برای هریک کاخی می‌سازد:

هفت دلبر ز هفت کشور خواست	هفت اورنگ را به آن آراست
طرح عالی عمارتی انداخت	هفت قصر از برای ایشان ساخت
بر زمین کرد مرد سحرانگیز	طرح هفت آسمان رنگ‌آمیز
طرح قصری به هفت خانه فکند	غزلی شد به هفت بیت بلند
هر یکی ز آن به رنگ دیگر بود	هر یک از دیگری نکوتر بود
داد مرد مهندس از حکمت	هر یکی را به کوکبی نسبت

(همان، ص ۶۷-۶۸)

پس از آن، به اسلوب هفت پیکر، هر روز هفته بهرام گور در کنار هریک از شاهزادگان در قصرهایشان به سر می‌برد و آن شهدخت داستانی را برای او نقل می‌کند. داستان اول از هفت اختر که از زبان شاهزاده خراسانی روایت می‌شود از نظر مضمون از سایر داستانها برتر و متمایزتر است.

از نظر مضمون، داستانهای عبدی بیگ در هفت اختر، به داستانهای امیرخسرو در هشت بهشت نزدیک‌تر است تا داستانهای هفت پیکر نظامی. هفت / اختر با مرگ بهرام گور به پایان می‌رسد. عبدی بیگ در ابتدا و انتهای این منظومه از شعرای پیشین، چون فردوسی، انوری، کمال‌الدین اسماعیل، نظامی، امیرخسرو، خاقانی، حافظ، جامی و دیگر شعرا به نیکی یاد می‌کند. او در پایان این مثنوی مشخصات آن را بیان می‌کند:

شکر حق را که یافت این اتمام	از فلک هفت اخترش شد نام
من که این در معرفت سفتم	هفت اختر به هفت مه گفتم

(همان، ص ۲۴۵)

منظومه هفت اختر منظومه‌ای آراسته به انواع صنایع لفظی و معنوی، به‌ویژه جناس، تشبیه، استعاره و تشخیص است، کاربرد این صنایع موجب خلق تصاویری زیبا شده است.



آیین اسکندری عبدی بیگ شیرازی

نویدی این مثنوی را در سال ۹۵۰ ق در بحر متقارب مثنی مقصور سروده است:

گر از بهر تاریخ بندی خیال بجوی از دل خویش تاریخ سال ...
قلم چون به ختمش علم بفراشت به تاریخ این مهر خمره نگاشت
(آیین اسکندری، ص ۱۲۶)

دو ترکیب «دل خویش» و «مهر خمره» هر کدام به حساب ابجد سال ۹۵۰ می‌شود. خود شاعر

تعداد ابیات را ۲۵۴۵ می‌شمارد، اما نسخه‌های این اثر ۲۳۶۷ بیت دارد. مثنوی با بیت

جهان آفرینا الهی تراست به ملک جهان پادشاهی تراست
(همان، ص ۲)

در حمد پروردگار شروع می‌شود و پس از آن شاعر در ۶۵۹ بیت به مناجات نعت پیامبر

(ص)، بیان معراج نبی، منقبت ائمه (ع)، مدح شاه طهماسب، نصیحت فرزندان، صفت سخن و تقسیمات کتاب، صفت دولت و همت می‌پردازد. بخش اصلی کتاب شامل دو فصل است: فصل اول در فتوحات اسکندر و فصل دوم در ذکر شهرها و سدهای احداثی اسکندر در شهرهای مختلف است. نویدی در خاتمه کتاب درباره مثنوی اش می‌گوید:

چو شد نظم این تازه در دری فلک خواندش آیین اسکندری
ببستم از این نامه بر نیک و بد در خمره گویی به مهر ابد
شد این نامه بر خمره پنجم کتاب ازین نامه ام خمره شد فتح باب
چو انگشت پنجم به خاتم سزاست گرش خاتم خمره گویم رواست
(همان، ص ۱۲۶-۱۲۵)

مثنوی آیین اسکندری در مناجات با پروردگار به اتمام می‌رسد. این مجموعه شبیه

/اسکندرنامه نظامی است که به دو بخش شرفنامه و اقبالنامه تقسیم می‌شود. عبدی بیگ در این منظومه زبانی ساده و روان را اختیار کرده است.



مجنون و لیلی عبدی بیگ شیرازی

مثنوی مجنون و لیلی در سال ۹۴۷ ق در بحر هزج مسدس اُخرب سروده شده است:

خاموش چو شد ضمیرم از جوش تاریخ کتاب گشت خاموش

(مجنون و لیلی، ص ۲۱۶)

«خاموش» به حساب ابجد برابر ۹۴۷ است. مثنوی مذکور در ۳۰۰۰ بیت سروده شده که با این

بیت در ستایش پروردگار آغاز می‌شود:

ای از تو به دل در جنون باز مجنون تو عاشقان جانباز

(همان، ص ۳)

پس از ستایش پروردگار این مضامین آمده است: نعت پیامبر (ص)، معراج حضرت، منقبت

ائمه (ع) مدح شاه طهماسب، ساقی‌نامه، سبب نظم و نصیحت به فرزند و در ادامه، آغاز داستان

قیس بن عامر با لیلی است. عبدی بیگ انگیزه سرودن این داستان را در ساقی‌نامه کتاب این گونه

ذکر می‌کند:

ساقی بده آب زندگانی از بهر حیات جاودانی

کامروز به نظم مایلم باز شوری است فتاده در دلم باز

اکنون که به یاد عشق مجنون انگیزته‌ام طلسم و افسون

این نامه و نامه‌های دیگر در سلک گهر کشم سراسر

(همان، ص ۳۸-۳۹)

حوادث تقریباً شبیه روایت مشهور داستان یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتد و قصه با وفات

مجنون و لیلی به اتمام می‌رسد. اسلوب منظومه مجنون و لیلی نویدی همانند مجنون و لیلی

امیرخسرو دهلوی است. شاعر در پایان اثر مدعی می‌شود که نام آن در نتیجه الهامی غیبی دریافت

شده است:

از غیب ز روی اهتمامش مجنون لیلی رسیده نامش

این جمله به طبع فکرت اندیش گفتم به دو ماه بی‌کم و بیش

(همان، ص ۲۱۵)



و لابد تقلیدی از کار امیر خسرو نیست.

نویدی در جریان داستان چهار فصل را به ترتیب توصیف می‌کند و خصوصیات هریک را متناسب با فضای داستان به تصویر می‌کشد. بهار را زمان ملاقات لیلی و مجنون و زمستان را فصل سکوت سرد دو دل‌داده و مرگ آن دو قرار می‌دهد. توصیفات شاعر در این قسمتها بسیار زیبا و دلنشین است.

شیرین و فرهاد عرفی شیرازی

جمال‌الدین محمد عرفی شیرازی از شعرای قرن دهم شیراز (۹۹۹-۹۶۳ ق) و صاحب مثنوی کوتاه و ناتمام شیرین و فرهاد است. او این منظومه را در بحر هزج مسدس مقصور در ۲۸۱ بیت، و به قولی ۴۴۰ بیت، سروده است. منظومه با ستایش خداوند آغاز می‌شود:

خداوندا دلم بی‌نور تنگست دل من سنگ و کوه طور سنگست

(کلیات، ص ۵۰۹)

پس از حمد و ستایش پروردگار به ذوق و قریحه خود در نظم این مثنوی مباحثات ورزیده و انگیزه خود را از سرودن آن بیان کرده است. آن‌گاه وارد موضوع اصلی سخن یعنی داستان شیرین و فرهاد شده است. در مقایسه خود با نظامی و تفاخرش می‌گوید:

ایا بخت سخن از خواب برخیز	چو نخل طبع من شاداب برخیز
زند عرفی صلاي خوش کلامی	چه خوانی بر سر خاک نظامی
زد اینک تخت گویایی به شیراز	سبک برخیز و خواب‌آلوده می‌تاز
به خواب‌آلودگی کن طی فرسنگ	که وقت از چشم مالیدن شود تنگ
مگو این بوسه‌گاه اهل معنیست	که این معنی صواب و رفت اولیست
کنون درگاه عرفی بوسه‌گاه است	ترا از گنج‌ها تا شیراز راهست
بیا دلق وداع انداز در دوش	بکش قبر نظامی را در آغوش
طلب کن همت پاک از مگاکش	زیارت نامه‌ای بستان ز خاکش
که نزد آن شهشناه معانی	توان ره یافتن زین ارمغانی



چگویم کاورم در گنجۀ شیراز ترا بنمایم آن گنجینه راز
 بگویم فاش و برقع بر گشایم منم کین نغمه بر خود می‌سرایم
 (همان، ص ۵۱۱)

عرفی سپس در مورد علت سرودن منظومۀ شیرین و فرهاد می‌گوید:

نه خویشاوند فرهادم نه مزدور که بی‌روغن چراغش را دهم نور
 نه خسرو را ز شیرین دایگانم که بر وی تیزتر باشد زبانم
 ز عرض حسن شیرین بی‌نیازم رسد بر خسرو و فرهاد نازم
 از اینها در گذر اسرارجو باش به عشق آویز و رمزآموز او باش
 بگویم داستان عشق فرهاد که مستان را سرودی می‌دهم یاد
 نه زان دست این قلم را کرده‌ام تیز که سنجم نامۀ شیرین و پرویز
 اگر آن نامه رازش ناگشادست ترا از وی قیامت ایستادست
 و گر زان واله‌ی بر قول داستان که گردی هوشیار از رمز مستان
 سراسر سر عشق است این ترانه همه بلبل پرد زین آشیانه
 کسی کو یافت کین بازیچه رنگست زبان عشق با گوشش به جنگست
 کس از این نکته گر دانش فزونست نداند عشق می‌داند که چونست
 (همان، ص ۵۱۲)

عرفی در این مثنوی از صنعت‌های شعری، به‌ویژه انواع تشبیهات و استعارات به فراوانی بهره گرفته است و با استفاده از این آرایه‌ها تصاویر و توصیفات متعددی درمورد طبیعت، حسن شیرین و نقش چهره او بر کوه بیستون خلق کرده است. در پایان داستان، خسرو وقتی که از هنرمندی فرهاد در نقش کردن تصویر شیرین بر بیستون آگاه می‌شود، به‌شدت خشمگین می‌شود. شاعر از زبان خسرو می‌گوید:

کسی کو را مثال او کند نام بود از قرب او مهجور و ناکام
 کسی را از زبان این نغمه خیزد اگر من خون نیزم عشق ریزد
 (همان، ص ۵۲۱)



داستان عرفی ناتمام رها شده است. اما به نظر می‌رسد عرفی با آوردن بیت اخیر به‌طور ضمنی به پایان ماجرای عشق فرهاد و فرجام او در مقابل این عشق اشاره کرده است و نشان داده که بالاخره فرهاد جان در سر رقابت با شاه کرد.

مجمع‌الابکار عرفی شیرازی

عرفی غیر از منظومه عاشقانه شیرین و فرهاد، مثنوی دیگری به سبک مخزن‌الاسرار در بحر سریع مسدس مطوی موقوف در حدود ۱۴۰۰ بیت به نام مجمع‌الابکار سروده است. این مثنوی پس از بیت مطلع

بسم الله الرحمن الرحيم
موج نخست است ز بحر قدیم
(همان، ص ۴۶۰)

شامل ابیاتی در حمد و ستایش پروردگار، مدح و نعت پیامبر (ص)، معراج صفت آفرینش، طلب دوست، رنج و گنج، مقام سخن، حسن و عشق و محفل انس است. شاعر در ضمن این مطالب حکایاتی چند در موضوعات عرفانی و اخلاقی دارد. آخرین حکایت آن با روایتی درباره رابعه به اتمام می‌رسد. در این مثنوی نیز شاعر اصرار داشته از برخی صنایع، از جمله انواع جناس و استعارات استفاده کند. نازک خیالیهای عرفی، که گاهی موجب پیچیدگی سخن می‌شود به طبع برخی ادب سنجان مقبول نیفتاده و ایرادهایی بر او گرفته‌اند.^{۱۵}

یوسف و زلیخای خاوری شیرازی

میرزا فضل‌الله شریفی حسینی متخلص به خاوری، شاعر اواخر قرن دوازدهم شیراز است. در میان اشعار او مثنوی یوسف و زلیخایش در شمار داستانهای بلند منظوم فارسی قرار می‌گیرد. او این مثنوی را در نیمه اول قرن سیزدهم، حدود سال ۱۲۴۰ ق در بحر هزج مسدس مقصور سروده است. در تاریخ سرودن منظومه می‌گوید:

به سال مرغ این شش ماهه مولود
زبان عیسی صفت بر بزله بگشود
(یوسف و زلیخا، ص ۳۳)

این مثنوی با بیت مطلع

خداوندا دلم را دیده بگشای به دیده طلعت نادیده بنمای

(همان، ص ۱)

شروع می‌شود. تعداد ابیات حدود ۶۸۳۰ بیت است و شاعر آن را به نام شاهزاده محمود میرزا، حکمران ری، کرده است. ۵۶۵ بیت آغاز این مثنوی در کیفیت خلقت عالم، توحید مشیت الهی، مناجات، نعت پیامبر (ص)، دعوت به اسلام، صفت معراج، نزول جبرئیل، اقتدای پیامبران در نماز به پیامبر اسلام، منقب امیرالمومنین (ع) و سبب نظم کتاب است. پس از این ابیات، داستان اصلی منظومه شروع می‌شود. در سبب نظم کتاب می‌گوید که شبی در محفلی با سخندانان پاک سرشت نشسته بودیم و سخن از عشق می‌گفتم. یکی داستان شیرین و خسرو را خواند. دیگری از محبت‌نامه فرهاد و شیرین یاد کرد، سدیگر درد دوری مجنون از لیلی را سرود، یکی از حسن یوسف و عشق زلیخا سخن گفت. اهل نظری در آن میان حکایت هجران یوسف و حرمان یعقوب را سرداد و گستاخ‌وار گفت:

که تا این غایت از مردود و مرغوب کسی آگه نشد از حال یعقوب

که چون یوسف ز بزم او برون شد ندانم حال آن بیچاره چون شد

دلش از بند دوری رست یا نه؟ به آن طاقت گسل پیوست یا نه

(همان، ص ۳۰)

آن‌گاه از من خواست تا این داستان را به رشته نظم درآرم. شاعر پس از بیان این ماجرا از فقر و بدحالی خود سخن می‌گوید و روزگار خود را با روزگار انوری مقایسه می‌کند:

شنیدم عنصری را تا بقا بود به مطبخ دیگدانها از طلا بود

(همان، ص ۳۲)

با این حال، می‌پذیرد که داستان را منظوم سازد:

به‌خاطر آمدم از قول معصوم که سائل را نباید کرد محروم

عنان اختیار از کف برون شد اجابت را اطاعت رهنمون شد

گرفتم بر بنان زرینه خامه فکندم طرح این فرخنده نامه

(همان، ص ۳۳)



پس از مقدمه نسبتاً مفصل، منظومه داستان با شرح کیفیت حال زلیخا آغاز می‌شود. ابتدای داستان یوسف و زلیخای خاوری با روایت مشهور آن، که برگرفته از قصص قرآن است متفاوت است. در حقیقت داستان خاوری از آغاز جوانی زلیخا و به خواب دیدن زلیخا یوسف را به‌عنوان عزیز مصر و عاشق شدن بر او شروع می‌شود. حکایت زلیخا تا پیش از دیدار یوسف بخش قابل توجهی از منظومه را دربرمی‌گیرد. زلیخا با تمهیداتی که خود و پدرش، پادشاه کشور مغرب، فراهم می‌کنند به همسری عزیز مصر در می‌آید. اما با ورود به کشور مصر درمی‌یابد، آنکه در خواب دیده غیر از این عزیز مصر است. پس از تحمل مشقتهایی با یوسف روبه‌رو می‌شود. بقیه داستان، تا نزدیکیهای آخر آن، مطابق با نقل مشهور است. در قسمتهای انتهایی، داستان رنگ عرفانی به خود می‌گیرد. یوسف بر تخت سلطنت مصر می‌نشیند. زلیخا در فراق یوسف بی‌قراری می‌کند تا آنجا که نابینا و ناتوان می‌شود. تحولی درونی در او پدید می‌آید بدانسان که بت می‌شکند و زنار می‌گشاید و کلمه توحید بر زبان می‌آورد. در دیدار با یوسف از او استدعای دعا می‌کند تا بینایی و سلامتش را باز جوید و بالاخره پس از بازگشت جوانی و زیبایی هنگامی که یوسف از او درخواست همسری می‌کند ابا می‌نماید و در پاسخ یوسف می‌گوید:

کنون از همسری معذور دارم	ازین خواهش که داری دور دارم
نه من از خود ازین پس آن اویم	که بگشاد این در دولت به رویم
اگر این جذبه زین بیشم رسیدی	کجا دل از توام در خون طپیدی؟
کنون در سر بود سودای دیگر	گرفتار است دل در جای دیگر
به رهرو رهنما باید در آغاز	چو ره طی شد نجویی رهنما باز ...
حقیقت در به رخ چون کرد بازت	چه پروا دیگر از عشق مجازت؟
ز سر سودای وصل من به در کن	هوای وصل دلدار دگر کن

(همان، ص ۳۵۰)

این بار یوسف جایگاه پیشین زلیخا را می‌گیرد، طلب وصل می‌کند، دست در دامن زلیخا می‌زند و دامن او را پاره می‌کند.

گرفتش دامن و واپس کشیدش	از ان واپس کشی دامن دریدش
-------------------------	---------------------------



زلیخا کرد بر یوسف نظاره	چو دامن در گریزش گشت پاره
که روزی گرم‌نت دامن دریدم	به پاداش گناه خود رسیدم
تو نیز امروز در دامن شکافی	به من کردی ز بی‌تابی تلافی
به یادی دل نکردی چون تو شادم	کنون بسیار خواهی کرد یادم
بگفت این و به ره چابک عنان شد	به خلوتگاه خاص خود روان شد

(همان، ص ۳۵۱)

یوسف با یاری پروردگار پس از چهل روز بی‌قراری و چهل بار خواستگاری، زلیخا را به دارای جهان سوگند می‌دهد و زلیخا به شفاعت پروردگار درخواست یوسف را می‌پذیرد. ادامه داستان، ماجرای دیدار یوسف با برادران، دیدار با پدر و مادر، مرگ یوسف، زاری زلیخا بر مزار یوسف، نابینایی دوباره زلیخا و مرگ اوست.

خاوری در یوسف و زلیخای خود از انواع صنعتها و آرایشهای لفظی و معنوی کلام استفاده کرده و توصیفاتی بدیع و تصاویری زیبا آفریده است. با آنکه زبان منظومه، زبانی شیوا و روان مزین به انواع آرایه‌های کلامی است، اما در بخشهایی از آن به‌کار بردن زبان محاوره از ارزش ادبی اثر کاسته است. گاهی توصیفات فراوان موجب اطناب در سخن شده است. با این‌همه، خاوری در خلق این منظومه بر خود می‌بالد و می‌گوید:

کسی کو پختگی داند ز خامی	نسجد نظم من با نظم جامی
نکو دانند گلچینان این باغ	نوای عندلیب از نوحه زاغ
شده ختم اندرین کاخ زر اندود	سخن بر خاوری شاهی به محمد

(همان، ص ۳۹)

فرهاد و شیرین وصال شیرازی

داستان فرهاد و شیرین را نخست وحشی بافقی در بحر هزج مسدس مقصور، یعنی هم‌وزن خسرو و شیرین نظامی و شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی و بسیاری منظومه‌های عاشقانه دیگر در ۱۰۴۳ بیت به‌صورت ناتمام سروده است.



منظومه وحشی با مناجات بسیار زیبایی به مطلع مشهور:

الهی سینه‌ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز

(دیوان، ص ۶۳۴)

آغاز می‌شود و در ستایش پروردگار، توصیف شرع احمدی و بیان معرفت نعت خاتم‌الانبیاء (ص) معراج، ولایت خاصه، مدح حضرت علی (ع)، ستایش سخن، طعن ارباب دعوی و بیان مقام عشق ادامه می‌یابد آن‌گاه با اشارات مختصری به دو داستان عشق مجنون و لیلی و یوسف و زلیخا داستان منظومه، یعنی داستان فرهاد و سنگ‌تراشی او، عشق خسرو و شکر و دوری خسرو از شیرین طرح می‌شود و با دیدار شیرین و فرهاد در تفرجگاه و حدیث عشق گفتن آنان به پایان می‌رسد. وحشی در انگیزه نظم داستان شیرین و فرهاد می‌گوید:

مرا زین گفتگوی عشق بنیاد	که دارد نسبت از شیرین و فرهاد
غرض عشق است و شرح نسبت عشق	بیان رنج عشق و محنت عشق
دروغی می‌سرایم راست مانند	به نسبت می‌دهم با عشق پیوند
ز هر نوگل که عشقم می‌نهد بیش	نوایی می‌زنم بر عادت خویش
به آهنگی که مطرب می‌زند ساز	به آن آهنگ می‌آیم به آواز
منم فرهاد و شیرین شکرخند	کزو چون کوهکن جان بایدم کند
چه فرهاد و چه شیرین این بهانه است	سخن اینست و دیگرها فسانه است

(همان، ص ۶۶۸-۶۶۷)

در فرهاد و شیرین وحشی، برخلاف خسرو و شیرین نظامی سخنی از کیفیت آشنایی و دیدار خسرو و شیرین با هم در میان نیست و شاعر بدون مقدمه‌چینی از حکایت عشق خسرو و شیرین سروده است.

مثنوی وحشی زبانی روان و دور از تکلفات شاعرانه دارد. کاربرد آرایه‌ها در حد اعتدال است. توصیفات پیچیده و بسیار طولانی در آن به چشم نمی‌خورد. در لابه‌لای داستان شاعر گاه فرصتی یافته و ابیاتی گنجانیده که رنگ اخلاقی و حکمت‌آمیز دارد. مثنوی فرهاد و شیرین وحشی با بیت:



اگرچه صد نوا خیزد ازین چنگ چو نیکو بنگری باشد یک آهنگ

(همان، ص ۶۹۰)

به پایان می‌رسد، بقیه منظومه تا بیت ۲۲۹۳ یعنی ۱۱۵۰ بیت سروده وصال شیرازی، شاعر قرن سیزدهم، است. ابیات منظومه وصال با توصیفاتی درباره عشق و علت پی گرفتن کار وحشی آغاز می‌شود. وصال می‌گوید:

مرا ز افسانه گفتن نیست کامی	که بر نظم کسان بدهم نظامی
هزارن بکرها در پرده دارم	که خاطرها فرییم گر برآرم
پی مشغولی این جان غمگین	به بکر دیگران می‌بندم آیین
چه حاجت گستراندن خوان خود را	خورم بر خوان مردم نان خود را
غرض عشق است و اوصاف کمالش	اگر وحشی سراید یا وصالش

(همان، ص ۹۶۱)

پس از این مقدمه کوتاه، شاعر حکایت گرفتاری فرهاد را به عشق شیرین می‌سراید و از دیدارها و گفتگوها و وصالها و فراقهای این دو سخن می‌گوید. در ضمن این ماجراها از نامه خسرو به شیرین و پاسخ عتاب‌آمیز شیرین نیز یاد می‌کند. بخش سروده وصال با موضوع دیدار شیرین از بیستون و بیت:

درین معنی کسی کو را نه دعویست یقین داند که صورت عین معنی است

(همان، ص ۷۴۴)

به پایان می‌رسد. در این بخش، در مقایسه با قسمت اول، صنایع شعری بیشتر و توصیفات طولانی‌تر دیده می‌شود. آراین‌پور درباره سروده وصال می‌نویسد. «او داستان شیرین و فرهاد وحشی را که ناتمام بود به‌قدری خوب و استادانه به پایان رساند که هر منتقد دقیق در تشخیص و بیان تفاوت آغاز و انجام داستان، دچار اشکال می‌شود».^{۱۶}

بخش سوم که شامل ۳۰۴ بیت پایانی منظومه است، سروده صابر شیرازی، شاعر نیمه دوم قرن سیزدهم، است. این بخش کوتاه با نام خدا و در علت سرایش ادامه داستان آغاز می‌شود:

به‌نام خالق پیدا و پنهان که پیدا و نهان داند به یکسان



در گنج سخن را می‌کنم باز
جهان پر سازم از درهای ممتاز
حدیثی را که وحشی کرده عنوان
وصالش نی زناورده به پایان
به توفیق خداوند یگانه
به پایان آرم آن شیرین فسانه
(همان، ص ۷۴۵)

شاعر می‌گوید که فرهاد را خواب دیده که از او می‌خواسته داستان را تمام کند و به همین دلیل به اتمام داستان اقدام کرده است. ادامه داستان دیدار و گفتگوهای مکرر شیرین و با فرهاد و درنهایت وصال آن دو در غیاب خسرو است و در پایان، با مرگ شیرین و فرهاد و خسرو به انجام می‌رسد. بیت پایانی این قسمت و آخرین بیت مثنوی چنین است:

بود خواب و خیال این خواری ما
پس از مردن بود بیداری ما
(همان، ص ۷۵۸)

شاعر چون می‌خواسته کار ناتمام وحشی و وصال را تمام کند، و ظاهراً در این کار شتاب داشته، اولاً شرح دلدادگی و وصال عاشق و معشوق را صریح و بی‌پرده بیان کرده و ثانیاً کمتر از آریه‌های کلامی استفاده کرده است. گویا صراحت کلام مجال کاربرد تشبیهات و استعارات فراوان و ساختن تصاویر نغز و دلنشین را از او گرفته است.

بزم وصال وصال شیرازی

این مثنوی را وصال در بحر متقارب مثنی مقصور در ۴۶۸۶ بیت به مطلع:

جهان آفرین را سزد آفرین
که گسترد و افراشت چرخ و زمین
(همان، ص ۷۶۷)

سروده است. پس از حمد پروردگار، نعت پیامبر (ص)، منقبت علی (ع)، سبب نظم کتاب و شرح ماجرای سفر خود از موطن به همراه محمد علیخان ایلخان قشقایی را بیان می‌کند. در سبب نظم کتاب می‌گوید:

من این نغز گفتار دلکش بیان
که آوردم از هر کران در میان
ز اندرز و یزدان پژوهی و پند
که خلق خدا را بود سودمند
(همان، ص ۷۶۸)



وصال مثنوی بزم وصال را به گفته خود به دور از هر آلودگی و دنائتی سروده و مدعی است که هیچ عنصر نامطلوبی در این مثنوی وجود ندارد.

چو من کز بزرگان صفا دیده‌ام	همه مردمی و وفا دیده‌ام
تمنای ایشان همی خواستم	بزرگانه بزمی بیاراستم
نه بد گو در او، نی سخن چین در او	نه راه دغاکار و خودبین در او
گروهی در او جمله مهر و وفا	همه پاکی و سادگی و صفا
ز کس تا نپرسی نه پاسخ دهد	چو پاسخ دهد رای فرخ نهد
چو بزم وصال هیچ نارد ملال	از آن نام کردمش بزم وصال
در این بزم دلکش چو خرم چمن	ز روحانیان است بس انجمن

(همان، ص ۷۶۹)

جهان بزم وصال مدینه فاضله افلاطون و آرمانشهر نظامی و اتوپیای ادبیات غرب را تداعی می‌کند. شاعر در این مثنوی به ذکر مراحل، که در سفر پشت سر گذاشته، می‌پردازد و آنها را توصیف می‌کند. در ضمن این سفرنامه گاهی به بیان حکایات و داستانهای مختلف غنایی و گاه عاشقانه عارفانه نیز پرداخته است. در بین ابیات مثنوی بیتهایی که جنبه وعظ و حکمت داشته باشد فراوان است. بن‌مایه‌های عرفانی و مذهبی این اثر نیز قوی است. شاعر در مورد فنا، عشق، تجرد و بسیاری از مقامات سلوک سخن می‌گوید؛ درباره فنا آمده است:

جهان جمله هستی است یا نیستی است	بین زین دو تا خود سزاوار چیست
اگر هست هستی هم او خوان و بس	و گر نیستی جمله او دان و بس
بین تا خود از این دو بر چیستی	شگفت است سرمایه از نیستی

(همان، ص ۸۱۲)

برخی از موضوعات فرعی که در ضمن سرایش سفرنامه مطرح می‌شود حاصل گفتگوهای وصال با محمد علیخان ایلخان است. گاهی ایلخان سؤالی فلسفی را، مثلاً در باب توحید و آفرینش مطرح می‌کند و وصال در پاسخ به آن، حکایت یا داستانی کوتاه در پیوند با موضوع بحث بیان می‌نماید. پاره‌ای از موضوعات را نیز وصال بدون مقدمه عنوان می‌کند، از آن جمله است در



تربیت، در شجاعت امیرالمومنین (ع) در جوانمردی، درباره روز عید قربان، در مورد زلزله عظیم شیراز و ... پایان این حکایت فرعی ابیاتی به شرح زیر آمده است:

بده ساقی آن زهره شیر نر که آتش فروز است در گاو زر

(همان، ص ۷۷۴)

بیا ساقی آن باده صاف ده ز بیداد بگذر به انصاف ده

(همان، ص ۷۸۱)

بیا ساقی آن باده در جام ریز ز جانم فرو شوی زنگ ستیز

(همان، ص ۷۹۲)

بده ساقی آن کیمیای کرم که دل را بود رهنمای کرم

(همان، ص ۸۲۴)

بده ساقی آن کیمیای قلوب که هر بد کند نیک و هر زشت خوب

(همان، ص ۹۰۰)

وصال مثنوی بزم وصال را با داستان واقعه جانشوز نینوا که به قول خود او

روانکاه و غم پرور و جان گسل همه انده جان همه رنج دل

(همان، ص ۹۵۱)

است، به پایان می‌برد. در مثنوی بزم وصال کاربرد آرایه‌های ادبی در حد متعارف دیده می‌شود. توصیفات و تصاویر زیبایی دارد که خواننده را مجذوب می‌کند و گاهی در برخی مباحث از جمله توحید، متناسب با مقام، ابیاتی عربی آورده شده است.^{۱۷}

نتیجه

داستان‌سرایی یکی از انواع مهم شعر فارسی به‌شمار می‌آید و پیشینه‌ای طولانی در ادبیات فارسی دارد که به قبل از اسلام برمی‌گردد. اما در شعر شیراز از قرن هفتم به بعد، شاهد این نوع ادبی هستیم. پس از آن سرودن منظومه‌های داستانی، به‌ویژه در دو قرن نهم و دهم مورد توجه و اقبال شاعران شیراز واقع می‌شود و تعداد متنابهی از این نوع خلق می‌گردد. شعرایی چون شاه داعی،



مکتبی، اهلی و عبدی بیگ از شعرای پرکار در این زمینه هستند. تفنن‌گرایی و تنوع‌طلبی در این شاعران باعث شده تا این منظومه‌ها حاوی موضوعات متنوع و در اوزان و بحور عروضی مختلف باشد. موضوعاتی که در این قبیل داستانها دیده می‌شود شامل مسائل اخلاقی، حکمی، عرفانی، تمثیلی، عاشقانه، اجتماعی و ... است که توسط شخصیت‌های انسانی و حیوانی خلق می‌شود. اشخاص این داستانها را شخصیت‌های خیالی تاریخی، عرفانی و مذهبی می‌سازند. طرح و ساختار کلی همه این داستانها شبیه به هم است؛ همه با حمد پروردگار آغاز می‌شود و با نعت پیامبر (ص)، منقبت ائمه (ع)، سبب نظم کتاب، مدح ممدوح و کسی که مثنوی به‌نام او شده، ادامه می‌یابد و پس از این موضوعات و موضوعات پراکنده دیگر وارد داستان اصلی می‌شود. اوزانی که در بیشتر این منظومه‌ها به‌کار گرفته شده به‌ترتیب کاربرد بحور مختلف، وزنهای هزج مقارب، رمل سریع و خفیف است. در مثنویهای داستانی قرن نهم، به‌خصوص کاربرد آرایه‌های لفظی و معنوی بیش از ادوار بعد به چشم می‌خورد. اصولاً شاعران این دوره به لفظ و معنا توأماً توجه کرده‌اند و به‌همین دلیل از این جهت نوعی تعادل در آثار آنها وجود دارد که بعدها این تناسب و تعادل در جهت توجه بیشتر به لفظ و کم‌رنگ شدن اهمیت معنا به‌هم می‌خورد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۶۴-۳۶۳.
۲. اکبرلو، منظومه درخت آسوریک، ص ۸۱.
۳. همان، ص ۱۰.
۴. همان.
۵. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۱۳۳.
۶. همان، ج ۱، ص ۳۶۹؛ ج ۲، ص ۳۶۰.
۷. همان، ج ۲، ص ۳۶۱.
۸. همان، ج ۲، ص ۳۶۲-۳۶۱.
۹. همان، ج ۲، ص ۳۶۲.
۱۰. دکتر مهری باقری و دکتر رشید عیوضی برخی از این ده‌نامه‌ها را مشروحاً معرفی کرده‌اند.
۱۱. همان، ج ۱/۳، ص ۵۷۷.
۱۲. عیوضی، ص ۵۲۷.
۱۳. صفا، همان، ج ۱/۵، ص ۵۹۴-۵۹۳.
۱۴. آراین‌پور، از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۴۰۵.



۱۵. صفاء، همان، ج ۲/۵، ص ۸۰۸.
 ۱۶. آراین پور، همان، ج ۱، ص ۴۱.
 ۱۷. وصال شیرازی، دیوان وصال، ص ۸۱۰-۸۰۹.

منابع

- آراین پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، تهران، زوار، ۱۳۷۲.
 - ابن ندیم، *الفهرست*، قاهره، مطبعة الاستقامة، بی تا.
 - اکبرلو، منوچهر، *منظومه‌ای در ستایش یکتاپرستی*، *نگاهی اجمالی به منظومه آسوریک*، نشریه جوان، ۷۹/۲/۲۸.
 - اهلی شیرازی، کلیات/شعار، به کوشش حامد ربانی، تهران، کتابفروشی سنایی، ۱۳۴۴.
 - باقری، مهری، *روح‌العاشقین، ده‌نامه شاه شجاع*، تبریز، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۲۴، سال ۲۹، زمستان ۱۳۷۵.
 - خاوری شیرازی، یوسف و زلیخا، *مقدمه عباس منظوری*، شیراز، نوید، ۱۳۷۸.
 - سعدی شیرازی، بوستان، تصحیح دکتر محمد خزائلی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳.
 - شیرازی، شاه داعی، *دیوان*، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، شیراز، کانون معرفت، ۱۳۳۹.
 - شیرازی، عبدی بیگ، *آیین اسکناری*، مقدمه ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو، دانش، ۱۹۷۷م.
 - شیرازی، عبدی بیگ، *مجنون و لیلی*، مقدمه ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو، دانش، ۱۹۶۷م.
 - شیرازی، عبدی بیگ، *هفت اختر*، مقدمه ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو، دانش، ۱۹۷۴م.
 - صفاء، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، فردوس، چاپ پنجم، ششم، هشتم، دهم و یازدهم؛ جلد ۱، ۲، ۳ و ۵، سال ۷۱-۱۳۶۹.
 - عرفی شیرازی، کلیات، به کوشش غلامحسین جواهری، تهران، کتابفروشی محمدعلی علمی، بی تا.
 - عیوضی، رشید، *ده‌نامه‌گویی در ادب پارسی*، تبریز، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۱۶، سال ۲۷، زمستان ۱۳۵۴.
 - مکتبی شیرازی، لیلی و مجنون، تصحیح جوهره بیک نذری، تهران، مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۳.
 - نوایی، ماهیار، *منظومه درخت آسوریک*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
 - وصال شیرازی، دیوان، تصحیح محمود طاووسی، شیراز، نوید، چاپ اول، ۱۳۷۸.